



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ساقى تشنگان فضيلت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساقی تشنگان فضیلت

نویسنده:

ابوالفضل موسوی گرمارودی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ساقی تشنگان فضیلت (سرگذشت عباس علیه السلام و نوای شاعران)
۷	مشخصات کتاب
۷	نگاه
۸	در کنار سرور شهیدان امام حسین علیه السلام
۱۰	نغمه
۱۳	در فروغ کلام پیشوایان
۱۴	نوای شاعران
۱۴	اشاره
۱۴	قصیده پر شور علامه سید جعفر حلی (متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری)
۱۴	اشاره
۱۵	ترجمه
۱۷	از سروش اصفهانی (متوفای ۱۲۸۵ قمری)
۱۸	از منظومه‌ی «گنجینه‌الاسرار» عمان سامانی (متوفای ۱۳۲۲ قمری)
۱۸	از حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر تبریزی
۱۸	از قصیده‌ی اختر طوسی (متوفای ۱۳۳۵ قمری)
۱۸	از ملا محمد جواد دزفولی متخلص به «واصل» (متوفای ۱۳۵۵ قمری)
۱۹	از غزل مرحوم آیه الله غروی اصفهانی (کمپانی) متخلص به «مفتقر» (متوفای ۱۳۶۱ قمری)
۱۹	از مثنوی شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی (متوفای ۱۳۵۰ شمسی)
۱۹	از مرحوم ابوالحسن طوطی همدانی
۲۰	از مرحوم ریاضی یزدی (متوفای ۱۳۶۱ شمسی)
۲۰	از مرحوم دکتر قاسم رسا
۲۰	از سید رضا مؤید (معاصر)

- از حبیب چایچیان (معاصر) ۲۱
- از حاج علی هنرور (معاصر) ۲۱
- از حسن ثابت مسعودی (سهیل) ۲۲
- از محسن حافظی (با اندک تغییر) ۲۲
- از قاسم مرام (معاصر) ۲۲
- از صدیقه‌ی وسمقی (معاصر) ۲۲
- از عباس‌علی مهدی (معاصر) ۲۲
- از استاد علی موسوی گرمارودی ۲۳
- از خسرو احتشامی (معاصر) ۲۳
- زیارت ۲۴
- پاورقی ۲۶
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۶

ساقی تشنگان فضیلت (سرگذشت عباس علیه السلام و نوای شاعران)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: ساقی تشنگان فضیلت / ابوالفضل موسوی گرمارودی. مشخصات نشر: قم: دلیل ما، ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: ۷۵ ص. فروست: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام؛ ۱. شابک: ۳۰۰۰۰ ریال ۸-۲۴-۷۵۲۸-۹۶۴؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۹۰۰۰ ریال: چاپ هفتم ۵-۲۴-۷۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸: یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Abolfazli Mousavi Garmaroudi. Saki of those greedy for virtue. یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱. یادداشت: چاپ چهارم: پاییز ۱۳۸۴. یادداشت: چاپ پنجم: زمستان ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ هفتم: زمستان ۱۳۸۷. موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق -- سرگذشتنامه موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق -- شعر موضوع: زیارتنامه‌ها رده بندی کنگره: BP۴۲/۴ م ۲۸۶ ۱۳۸۰ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۴۹۹۶

نگاه

امام زین العابدین علیه السلام: «ان للعباس علیه السلام عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه علیها جمیع الشهداء یوم القیامه» [صفحه ۵] ای بسته بر زیارت قد تو قامت آب شرمنده ی مروت تو تا قیامت آب لب تر نکردی و ز تو ای روح تشنگی آموخت درس لطف و صفا و سلامت آب در حسرت نوازش لبهای خشک تو سر می‌زند هنوز به سنگ ندامت آب [صفحه ۷] نامش: عباس کنیه‌اش: ابوالفضل، ابوفاضل. لقبش: قمر بنی هاشم، سقا، باب الحوائج او فرزند رشید امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. در چهارم ماه شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه چشم به جهان گشود. مادرش بانوی ارجمند و با ایمان «فاطمه» معروف به «ام‌البین» دختر «حزام بن خالد» از قبیله ی بنی کلاب» است... امیر مؤمنان علیه السلام پیش از ازدواج با این بانوی بزرگوار با برادر خود [صفحه ۸] جناب «عقیل بن ابی طالب» که در شناسائی انساب و قبائل عرب بسیار خبره و آگاه بود مشورت کرد و از او خواست بانوئی با فضیلت و از خاندانی شجاع و نجیب و آبرومند به او معرفی کند و جناب عقیل، «فاطمه» دختر «حزام بن خالد کلابی» را به او پیشنهاد کرد و مدتی بعد پس از خواستگاری و انجام تشریفات مقدماتی، این بانوی شریف به خانه ی امیر مؤمنان آمد، و در همان آغاز زندگی مشترک با امیر مؤمنان علیه السلام عملاً روحیه ی نجیب و فروغ ایمان و معرفت خود را نشان داد. گویند او به خدمت زینب کبری علیها السلام آمد و خطاب به او و دیگر فرزندان حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: عزیزان من، من کنیز شما نوادگان پیامبرم و برای خدمتگزاری شما به اینجا آمده‌ام! آری از دامان چنین مادری چنان فرزندی به وجود می‌آید. فرزندی که اسوه ی وفا و ادب و مواسات و فداکاری است؛ فرزندی که تا برترین قله‌هایی که فقط برای معصومین عروج به آن ممکن است بالا می‌رود و به جایگاهی می‌رسد که در عرصه ی رستخیز، همه ی شهیدان تاریخ به مقام و منزلت او غبطه می‌برند... چهارمین امام حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند: «برای عمویم عباس، نزد خدا مقام و منزلتی است که در قیامت همه ی شهدا به آن غبطه می‌برند». از ام‌البین برای امیر مؤمنان علیه السلام چهار پسر به وجود آمد: «عباس»، «جعفر»، «عبدالله»، «عثمان»، و عباس علیه السلام بزرگترین برادران مادری خود بود... «عباس» در دامان پاک چنین مادر بزرگواری پرورش می‌یافت، و در سایه ی تربیت پدری که تاریخ انسانیت مدیون فضیلت‌های اوست. محیط [صفحه ۹] پرورش عباس، محیط شجاعت و دلاوری، علم و بینش، فصاحت و سخنوری، و اخلاق و فضیلت بود، همه ی این خصلتها در شخصیت عباس جمع شد و در عرصه‌های گوناگون زندگی او بروز کرد، و آخرین نمود آن، جهاد شگرف او در کربلای حسینی و وفا و ایثار او در رکاب امام و مقاومت و پایداری او در حمایت و دفاع از دین و حقیقت است که او را در ردیف برگزیدگان آسمانی قرار داده است. از کودکی آثار عنایتی ویژه در او مشهود بود. گویند

امیر مؤمنان گاه او را بر زانوی خود می‌نشاند و بازوان کوچک او را می‌بوسید و می‌گریست. یک بار پدر بزرگوارش او را بر زانوی خویش نشانده و به او شمارش اعداد می‌آموخت. عباس کوچک و زیبا را نوازش کرد و به او فرمود: پسرم بگو «واحد» بگو «واحد»... عباس با لحن کودکانه و ابتدائی خود گفت: واحد... امیر علیه‌السلام فرمود: بگو «اثین»... عباس با چشمان سیاه و معصومانه ی خود به چهره آسمانی امیر مؤمنان نگریست و گفت: نه پدر جان، با زبانی که «واحد» گفتم «اثین» نمی‌گویم...!

«عباس» از نوجوانی به شهامت و دلیری نامور شد. کاملاً آشکار بود که با همسالان خود قابل قیاس نیست؛ صولت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در او جلوه‌گر بود و خیلی زود در میان همگنان و سپس در همه ی اجتماع به دلاوری بی‌بدیل که از او حساب می‌بردند شهرت یافت. اما شجاعت و دلاوری تنها خصلت چشمگیر «عباس» نیست؛ او در مراتب علم و معرفت و عبادت نیز از پدر بزرگوار و برادران معصوم خویش نشانه‌ها [صفحه ۱۰] داشت. او به راستی عابد محراب شب و شیر عرصه ی روز بود؛ از کثرت عبادت و سجده‌های طولانی شبهای عبادت، سر مقدس او در میان سرهای شهدا با اثر سجده ی بر پیشانی متمایز بود... در طی زندگی سی و چند ساله ی خود حوادث مهمی را مشاهده و بحرانهای عظیمی را در اجتماع امت اسلامی دیده و تجربه کرده بود. از کودکی تا نوجوانی در خانه ی امیر مؤمنان و در جو صبر و مظلومیت و استقامت پدر بالیده بود، و گام به گام، امیر ایمان همه ی اعصاب را مشاهده کرده بود که با وجود چنان شجاعت و صولتی، برای مصلحت دین و پیشبرد اهداف الهی و استحکام پایه‌های اسلام چگونه در برابر غاصبان و انواع نامردمی‌های آنان تحمل و مدارا می‌کرد. و سپس انقلاب مردم و شورش آنان علیه دستگاه خلافت و تحول وضع اجتماع را ملاحظه کرده بود و هجوم تشنگان بیعت با امیر مؤمنان را که شرمنده و پشیمان از گذشته، با اصرار حکومت او را می‌خواستند، و سپس فتنه‌های «ناکثان» و «قاسطان» و «مارقان» را که با احیاء ضلالتی که از غاصبان به ارث برده بودند حکومت عدل و نور امیر مؤمنان را بر نمی‌تاییدند... و سرانجام شهادت خورشید عدل و علم و فضیلت را در محراب خون دیده بود، و سستی و گمراهی و تباهی مسلمان‌نمایی را که از ثقل عدل علوی رنجور بودند و از دریافت حسن حسنی (علیه السلام) کور، و همان لایق پیشوائی و حکومت حیوانی چون معاویه ی منفور... [صفحه ۱۱] و در این هنگام دیگر عباس جوانی بود که با تمام وجود در خدمت حق قرار می‌گرفت و عنصر نورانیش که از چنان پدری ریشه گرفته و از شیر چنان مادری پرورش یافته بود سراسر وقف راه خدا و دفاع از دین مبین و حمایت از امام راستین می‌شد؛ و بدین گونه بود که برادری با صولت شیر و دلی سرشار از ایمان و معرفت، در کنار دو برادر ارجمند و دو امام بزرگوار قرار گرفت که به فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله چه قیام کنند و چه صلح و مدارا، امام بر حق و پیشوای مطلق همه ی مسلمانان می‌بودند... که فرمود: «هذان ابنای امامان قاما أو قعدا»... و هر دو یادگار خاندان نبوت و نور، و پرورده ی دامان کوثر تقوی و شعور، و وارث علم و امامت و، پاسدار ایمان و عدل و دیانت، و پیشوای مؤمنان پاک سرشت، و سرور جوانان بهشت... پس از آن که امام مجتبی علیه‌السلام با دسیسه‌ی معاویه به شهادت رسید؛ امام حسین علیه‌السلام از همه ی افراد خاندان تنها «عباس» (علیه السلام) را در کنار خود در تغسیل پیکر مطهر آن امام معصوم شرکت داد، و با توجه به آنکه غسل و کفن و دفن معصومین فقط توسط معصوم انجام می‌شود، این عنایت و مشارکت گویای منزلت ویژه و مقام ارجمند قمر بنی هاشم عباس بن علی علیهما السلام است... همچنان که امام صادق علیه‌السلام نیز در تقدیر از مقام معنوی آن گرامی می‌فرماید: «کان عننا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان...»، عموی ما عباس بن علی، بینش و معرفتی ژرف و ایمانی استوار داشت... [صفحه ۱۳]

در کنار سرور شهیدان امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه‌السلام در سوم شعبان سال ۶۰ هجری، با نفی حکومت یزید بن معاویه و برای امتناع از بیعت با او، از مدینه به سوی مکه بیرون رفت. عباس نیز با پافشاری بر موضع حق و با پرخاش در برابر ستم، در کنار امام و در اردوی نور برای مبارزه با ظلمت و

تباهی، به راه افتاد. در مکه پیاپی نامه‌های کوفیان که حاکی از مخالفت و خودداری آنان از بیعت با یزید بود به امام می رسید. آنان طی هزاران نامه به اصرار از امام درخواست می کردند که هر چه زودتر به کوفه بیاید، و اطمینان می دادند که اهل کوفه منتظر اویند و با جان و دل او را یاری و حمایت می کنند و متفقا پشتیبان او خواهند بود! [صفحه ۱۴] امام علیه السلام در برابر اصرار و الحاح آنان، ابتدا عموزاده‌ی خود «مسلم بن عقیل» را که از افاضل خاندان و بستگان او بود به کوفه گسیل داشت تا موقعیت را بررسی کند و به او خبر دهد، و «مسلم» علیه السلام نخست با قبول و موافقت دهها هزار نفر روبرو شد که همه با او بیعت کردند، و بر همین مبنا به امام علیه السلام گزارش داد که زمینه آماده است و هزاران نفر آماده‌ی یاری و پیکار در رکاب اویند، و امام علیه السلام با خاندان و یاران خود به سوی کوفه حرکت کرد... اما به زودی فاجعه‌ها آغاز شد؛ پس از آنکه کاروان امام بیشتر راه را طی کرده بود خبر شهادت مسلم (علیه السلام) و برخی دوستداران او که در برابر «ابن زیاد» مقاومت کرده بودند رسید و امام (علیه السلام) با اندوه و تأثر بر آنان درود فرستاد، و موقعیت جدید را به همراهان خود باز گفت و به آنان فرمود هر کس می‌خواهد برگردد و به سلامت بماند آزاد است و مجبور نیست با من بیاید! به زودی آنان که به طمع نام و نان آمده بودند امام را تنها گذاشتند و از هر سو از اردوی نور جدا شدند و به راه خود رفتند، اما رادمردانی که خدا را بر خود مقدم می‌داشتند و مرگ سرخ را بر زندگی ننگین و سیاه ترجیح می‌دادند و دلهاشان آشیانه‌ی ایمان و عشق بود در پاسخ امام علیه السلام ثبات و استقامت خود را در همراهی آن بزرگوار اظهار داشتند و طنین پاسخشان هنوز در گوش تاریخ زنده است که یک دل و یک جهت به امام عرض کردند: - اگر شما را تنها بگذاریم و برویم به ما چه خواهند گفت؟ و ما چه پاسخی خواهیم داشت؟ آیا بگوییم بزرگ و سرور و فرزند پیامبران را تنها گذاشتیم و گذشتیم؟! [صفحه ۱۵] نه به خدا سوگند ای ابا عبدالله؛ هرگز از تو جدا نمی‌شویم تا جانمان را فدای تو سازیم و با همه‌ی وجود از تو دفاع کنیم! و در رأس آنان که چنین حرمت ایمان و عقیده‌ی خویش را با خون خود پاس می‌داشتند سردار جاوید عرصه‌ی وفا و شرف، ابوفضایل عباس بن علی علیهما السلام قرار داشت. کاروان عشق و شهادت یک هفته بود در سرزمین سوزان کربلا در محاصره قرار گرفته بود. سپاه ابن زیاد دسته دسته می‌رسیدند و بر انبوه دشمن و استحکام محاصره می‌افزودند. طی این یک هفته (از دوم تا نهم محرم)، ابن سعد چند بار با سالار شهیدان تاریخ امام حسین علیه السلام ملاقات و مذاکره کرد و کوشید امام را به تسلیم در برابر یزید و ابن زیاد وا دارد، اما نتیجه‌ای نگرفت... در این میان امان نامه‌ی ابن زیاد که عباس و برادرانش را امان داده بود به آن گرامی رسید. این امان نامه را «عبدالله بن ابی المحل بن حزام» برادرزاده‌ی «ام البنین» از ابن زیاد گرفته و آن را توسط غلام خود «کزمان» فرستاده بود. وقتی فرستاده‌ی او به کربلا رسید به عباس و برادران او گفت: - این امان نامه‌ی است از ابن زیاد که دانی شما «عبدالله» آن را برایتان فرستاده است! اما عباس علیه السلام و برادرانش پاسخ دادند: - به دانی ما سلام برسان و بگو: به این امان نامه‌ی شما نیازی نداریم، [صفحه ۱۶] امان خدا از امان ابن زیاد بهتر است! عصر روز نهم محرم «تاسوعا»، شمر بن ذی الجوشن نیز همراه سپاه تازه‌ای با فرمان قطعی جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و پس از گفتگویی با ابن سعد، او را وادار به شروع جنگ با اردوی حسینی (علیه السلام) نمود. شمر، خود پیش از تحرک سپاه، به اردوگاه امام علیه السلام نزدیک شد و فریاد زد: خواهر زادگان من عباس و عبدالله و جعفر و عثمان کجایند؟! (شمر از قبیله‌ی بنی کلاب بود و چون «ام البنین» مادر عباس علیه السلام نیز منتسب به همین قبیله است شمر به رسم قبایل عرب آنها را خواهرزاده‌ی خود خطاب کرده است). امام علیه السلام بانگ شمر را شنید و به برادران خود فرمود: پاسخ او را بدهید، هر چند فاسق و نابکار است اما با شما قرابت و خویشی دارد... آن رادمردان به شمر رو کردند و پرسیدند چه می‌خواهی؟ گفت: ای فرزندان خواهرم، شما در امانید، در کنار برادر خود حسین نمائید و از او دور شوید و به اطاعت امیر یزید بن معاویه سر فرود آورید! عباس علیه السلام سخن در دهان آن دژخیم شکست و بانگ زد: دستانت بریده باد و لعنت خدا بر امانی که آورده‌ای. ای دشمن خدا می‌خواهی ما از برادر و مولای خود حسین پسر فاطمه (علیه السلام) جدا شویم و به طاعت ملعونها و ملعون زاده‌ها سر فرود آوریم؟! آیا به ما امان می‌دهید و فرزند پیامبر خدا در امان نیست؟!!

آن دژخیم بدبخت چون خفاشی که نور را بر نمی‌تابد خشمگین روی بر تافت و به سپاه خود پیوست... [صفحه ۱۷] همان ساعت «ابن سعد» به همه ی لشکریان کوفه فرمان داد سوار شوند و به سوی اردوی حسین علیه‌السلام حمله برند. وقتی غلوی حرکت لشکر شنیده شد عباس به خدمت امام (علیه السلام) آمد و تحریک لشکر ابن سعد را خبر داد، امام (علیه السلام) برخاست و به او فرمود: - برادرم عباس، جانم فدای تو، نزد آنان برو و پرس برای چه به سوی ما می‌آیند؟ عباس (علیه السلام) با دسته‌ای از سواران و همراه با «زهیر بن قین» و «حبيب بن مظاهر» به سوی سپاه عمر بن سعد رفت و از آنان پرسید: منظور شما چیست؟ گفتند: از امیر ابن زیاد فرمان رسیده است که یا سر به اطاعت و فرمان او فرود آورید و یا با شما بجنگیم! عباس (علیه السلام) از آنان خواست همان جا بمانند تا سخن آنان را به امام (علیه السلام) برساند، و با شتاب به خدمت امام (علیه السلام) آمد و منظور آنان را به عرض امام رساند... امام (علیه السلام) فرمودند نزد آنان برگرد و از آنان بخواه که یک امشب را دست باز دارند و به ما مهلت دهند، تا به نماز و دعا و استغفار پردازیم که خدا می‌داند من نماز و تلاوت قرآن و دعا و استغفار را بسیار دوست می‌دارم... عباس (علیه السلام) نزد آنان باز گشت و پیام امام (علیه السلام) را رساند؛ «ابن سعد» ابتدا نمی‌خواست بپذیرد ولی برخی از همراهانش او را سرزنش کردند که اگر افرادی بیرون از اسلام چنین خواهشی می‌کردند ما می‌پذیرفتیم، اینان که خاندان پیامبرند!... و ابن سعد ناچار پذیرفت، و بدین ترتیب سپاه ابن سعد برگشتند و کار جنگ به فردا موکول شد. [صفحه ۱۸] شب هنگام، شب عاشورا، سالار اردوی عشق حسین علیه‌السلام همه ی یاران و بستگان خود را نزد خود فراخواند و چنین فرمود: «خدای را به نیکوترین ثناها می‌ستایم، و بر سختی و آسانی او را سپاس می‌گویم. بار پروردگارا ترا سپاس که ما را به شرف نبوت و پیامبری گرامی داشتی، و قرآن را به ما آموختی و به مسائل دین آگاهمان ساختی، و به ما گوش شنوا و دیده ی بینا و دل دانا عطا کردی، پس ما را از شکرگزاران خود قرار بده». آنگاه فرمود: «من یارانی با وفاتر و نیکوتر از اصحاب خود و خانواده و بستگانی بهتر از اهل بیت خود نمی‌شناسم، خداوند به شما پاداش نیکو دهد؛ اینک بدانید که من در مورد این مردم گمان دیگری داشتم و آنان را پایبند اطاعت و پیروی خود می‌پنداشتم؛ اکنون آن گمان دگرگون شده است و من بیعت خود را از شما برداشته و شما را به اختیار خودتان وا گذاشته‌ام که به هر سو می‌خواهید بروید؛ هم اکنون پرده‌ی سیاه شب شما را مستور داشته است. شب را مرکب راهوار خود سازید و به هر جا می‌خواهید بروید زیرا این گروه در پی منند و اگر به من دست یابند به دیگری نمی‌پردازند». [صفحه ۱۹] در پاسخ آن گرامی برادران و فرزندان و سایر بستگان گفتند: برای چه تو را بگذاریم و برویم! آیا برای آنکه پس از تو زندگی کنیم؟ خداوند هرگز ما را به ارتکاب چنین کار ناشایستی وانگذازد... و نخستین کسی که به این پاسخ آغاز کرد، سردار رشید پهنه‌ی ایمان و نجابت، ابو فضایل عباس بن علی علیهما‌السلام بود... آنگاه دیگران از او پیروی کردند و به همین روش پاسخ دادند. امام علیه‌السلام به مردان خاندان عقیل فرمود: مصیبت شهادت «مسلم بن عقیل» برای شما کافی است، من به شما رخصت دادم به هر جا می‌خواهید بروید! و آنان در پاسخ با قاطعیت عرض کردند: سبحان الله، مردم به ما چه می‌گویند و ما به آنان چه بگوییم؟! بگوییم از بزرگ و سرور و پسر عموی خود دست برداشتیم و بدون آن که در یاری او تیر و نیزه و شمشیری بزیم او را در میان دشمن گذاشتیم!! نه به خدا سوگند ما چنین کار ناروایی نمی‌کنیم بلکه جان و مال و خانواده‌ی خود را در راه تو فدا می‌کنیم و با دشمن تو می‌جنگیم تا هر چه بر سر شما می‌آید بر سر ما نیز بیاید، خدا زشت سازد آن زندگی را که پس از تو بخواهیم... [صفحه ۲۱]

نغمه

... بر فراز تپه ی مشرف بر میدان، اسب نجیب بلند پیکر تکیه بر دو پا و یک دست ایستاده بود و با دست دیگر خاک را می‌خراشید. از پیشانی تا دم یک پارچه سپید می‌نمود، یال بلندش بر گردن سطر چون آبخاری از صخره‌ای مرمر فرو می‌ریخت. سوار خویش را می‌شناخت، گویی احساس سوار خود را می‌فهمید و هیجان اندیشه او را با خراشیدن زمین همراهی می‌کرد. بر پشت زین

دلآوری بلند قامت با هیبت عقابی که بر صخره‌ای بلند نشسته باشد قرار داشت. زرهی تنگ حلقه اندام استوارش را می پوشاند، و باد با دامن دستار سبزش که چون پیچکی شاداب چند [صفحه ۲۲] دور گرد کلاهخود پیچیده شده بود بازی می کرد. محاسن سیاهش بر هیبت مردانه او می افزود و چهره‌ی سپید و زیبایش بی اختیار بیننده را به تماشا وا می داشت. ابروانش که از درد و خشم گرهی داشتند بر دو چشم شبق گون گیرا سایه افکنده بودند. در نگاهش صداقت صبح و تلاطم دریا در هم آمیخته بود، معلوم نبود به چه می اندیشد اما آشکار بود که بی تاب است. از فراز تپه چنان به صحنه‌ی زیر پا می نگریست که شیری از کمینگاه در شکار دسترس خویش بنگرد... رطوبت عرق از کنار دو شقیقه‌اش برق می زد. باد خفیف و گرمی که از فلات شرقی به آرامی می وزید یال اسبش را پریشان می ساخت و بوی خار و خاک صحرا را همراه بوی خون کشتگان معرکه‌ی زیر پا به مشامش می رساند. همانطور که میدان را می نگریست در دریای اندیشه‌های دور و دراز خویش غرق شده بود... شگفتی او از خوارمائی کوفیان بیش از آن بود که بتواند توجیهی بر آن بیابد، حیرت زده در آنان می نگریست و نمی توانست بپذیرد که این همه انسان می توانند چنین در بند چند روز زندگی ذلت بار باشند و برای تأمین دنیایی فرومایه تا این حد به پستی گرایند و اسیر حکومت اراذل بمانند! نمی توانست قبول کند دستانی که توانای بدست گرفتن شمشیرند چنین آسان تن به مزدوری سپارند. این فاجعه که می دید دهها هزار مرد اسلحه پوش با آگاهی آلت دست شده‌اند و با حقارتی جانکاه تن به اسارت رسواترین حکومتها سپرده‌اند او را بیش از دشمنی و ستیزه‌ی آنان رنج می داد... در اندیشه‌ی بلند او به هیچ روی چنین مذلتی باور کردنی نبود. با خود می اندیشید: اینها مگر نمی دانند چند روز دیرتر یا زودتر [صفحه ۲۳] خواهند مرد؟ چطور شمشیر خود را برای دفاع از شرافت خویش به کار نمی برند؟ چطور می توانند تا این حد فرومایه باشند که دلفکی مثل ابن زیاد بر آنان فرمان راند و حیوانی چون شمر سردارشان باشد؟ سبحان الله... آدمی تا کجا فرو می افتد و گمراهی تا چه ژرفایی در جان آلودگان نفوذ می کند! در کنار امام (علیه السلام) نستوه و استوار بر اسب، صحنه را تماشا می کرد. هرگز در سراسر عمر ریشه‌ی خوفی جز در محراب عبادت حق بر جانش مستولی نشده بود، اینک نیز با صلابت پولاد و بی هیچ واژه‌ای از سرنوشت مسلمی که در چند قدمی آن قرار داشت میدان را تماشا می کرد. در جانش فقط خشم بر دشمن و اندوه بر دوست موج می زد. از بامداد تا آن هنگام ناظر وقایعی بود که اعصاب پولادین هر گردی را تکان می داد، اما در او هیچ لرزه‌ی تشویشی نیافریده بود. حر را دیده بود که چگونه پشیمان آمد و شادمان باز گشت، نبرد دلاورانه‌ی او را دیده بود، اندام زخمگین و خون آلود او را نیز مشاهده کرده بود. در نبرد مغلوبه‌ی اول روز یاران اندک امام علیه السلام را که مرتباً از تعدادشان کاسته می شد دیده بود. پیکرهای پاره پاره آنان را در خاک و خون نیز دیده بود. شمشیرش تا قبضه از نبردهای گاه به گاهی که به کمک امام به هنگام آوردن اجساد شهیدان روی می داد خونین بود. دست چپش نیزه‌ی پرچم را می فشرد و دست راستش همواره گره شده بر قبضه‌ی شمشیر آماده‌ی برهنه کردن اندام تیغ از پیرهن نیام بود... وقتی زهیر به خاک افتاد... وقتی عابس مرگ را به بازی گرفت و در برابر خوف دشمن از مبارزه‌ی تن به تن، خود و زره از تن بر آورد و بر خاک افکند و برهنه به میان دشمن رفت... وقتی حبیب، پیر پاک [صفحه ۲۴] باخته‌ی عرصه‌ی شور و عشق، زنده دل شب بیدار محراب عبادت، قاری یک ختم قرآن در هر شب، جنگید و به خاک افتاد... وقتی مسلم بن عوسجه به خاک افتاد، وقتی شاذب به خاک افتاد، وقتی... آه، همسفران همه رفته بودند و غمی بزرگ بر دلش چنگ می زد، از زندگی خویش دلگیر بود اما فراتر از قله‌ی ایشار می اندیشید و برای حمایت امام خود را پاس می داشت و گرنه پیشتر از این خود را به شمشیر دشمن سپرده بود... در اطراف امام (علیه السلام) جز او باقی نمانده بود... جانبازان معرکه عشق، یک یک و دو دو قفس تن شکسته و به ملکوت خدا پیوسته بودند. پیکر خونین بسیاری از آنان بدون سر در کنار اردوگاه امام بر خاک غنوده بود، و سرهای مطهرشان در صف مقابل بر نیزه‌ی دشمن چونان کبوتران سعادت‌مند که بر مأذنه‌ای آرمیده باشند بی تشویش صحنه‌ی زیر پا را نظاره می کردند. در کنار امام (علیه السلام) تنها «عباس» مانده بود... بزرگوار و پرهیبت بر اسب، بر یک سوی زین تکیه داشت با اندامی که به درستی اساطیر را جلوه گر می ساخت؛ چهره‌ای سپید با محاسنی سیاه که

زیبائی مردانه‌اش او را به «ماه بنی هاشم» ملقب ساخته بود ساعتی پیش سه برادر مادری خویش «عبدالله» و «عثمان» و «جعفر» را برای دفاع از حریم امامت به میدان فرستاد و اجساد گلگون هر یک را خود از صحنه نبرد باز آورد و همچون دسته گلی خونین به پای مبارک امام (علیه السلام) نثار کرد... در اندیشه‌اش جز امام و چهره‌ی قدسی او هیچ تصویر دیگری راه نداشت. سی و چند سال عمر سراسر تقوی و فداکاریش همه لبریز از خاطراتی بود که تمام رشته‌های جاننش را با حسین پیوند می‌زد. معرفت عمیقش از خاندان عصمت و امامت چنان [صفحه ۲۵] شکوهمند بود که هرگز در سراسر عمر امام را با وجود پیوند برادری «برادر» خطاب نکرده بود، و همواره در گفتار امام را «سرور من» می‌خواند... اینک افق در چشمان عباس رنگی دیگر می‌یافت، زمین و زمینیان رنگ می‌باختند و جز الوان آسمانی چیزی نمی‌دید. ابروان سیاه و گیرایش از درد و خشم گره خورده بود و چشمان مردانه‌اش با حقارتی در سپاه دشمن می‌نگریست که پیامبری در بتخانه‌ای بنگردد... با گوشه‌ی دستار عرق از چهره‌ی غبار آلود سترد و اسب را به اسب امام نزدیک ساخت. فرود آمد و سر را با احترامی آمیخته به عشق به زیر افکند و بی آنکه در چهره‌ی آسمانی امام نگاه کند، آرام و دردمند به گفتگو پرداخت. گویی از اینکه امام (علیه السلام) تنهاست او شرمگین بود، و بار مسئولیتی سنگین را بر گرده‌ی جان خویش احساس می‌کرد: - سرور من، از چنین زندگی دلگیرم و دشمن ستیزه‌خو از هیچ نامردمی در این بیابان دریغ نکرده است. مایلم تا به خونخواهی یاران و عزیزان ما که این دژخیمان به خاک و خون کشیده‌اند اجازه فرمائید شمشیرم را از خونشان سیراب سازم! امام با عطف فرشته‌ای که پیامی الهی را بر انسان صالحی فرود آورد، به مهربانی او را دلداری داد و از ناپایداری دنیا و فانی زنده‌گیهای زمینی سخن گفت و سرانجام سردار شیر دل را مأمور کرد برای نجات [صفحه ۲۶] کودکان و بانوان اردو از تشنگی، اگر می‌تواند مشکی آب از فرات به خیمه گاه بیاورد... و لحظه‌ای بعد، عباس پس از بوسه بر رکاب امام، آزاد و سر بلند چون عقابی به سوی دشمن سرازیر شد. اسطوره‌ای به عرصه‌ی حقیقت می‌آمد، اشک و خشم در چشمانش موج می‌زد، پیکر سترگش به صلابت صخره‌ای که از فراز کوه جدا شود بر اسب پیش می‌تاخت و پرده‌های اشک بانوان حرم و فریاد معصومانه‌ی سکینه که از تشنگی هنوز می‌نالید «عمو جان...» بدرقه‌ی راهش بود، التماس کودکان چون ترجیع نوحه‌ای در گوشش طنین داشت و مانند دسته‌ای از گزنه بر قلبش فرود می‌آمد... دردی وحشی که در جانش شعله می‌کشید هیبتی طوفانی به او بخشیده بود، درست به شیر خشمگینی شبیه بود که از بیشه‌ای آتش گرفته بیرون بدود، شمشیر در دستش جان گرفته بود، اعصابش چنان تحریک شده بود که احساس می‌کرد شمشیر عضوی از اندام اوست. تمام صولت علی (علیه السلام) در چهره‌اش برافروخته‌تر از هر وقت نمایش گرفت... جناح راست دشمن پیش روی او راه فرات را مسدود می‌داشت، و از پس آنان چهار هزار تن به ویژه مأمور آن بودند که هیچ کس از اردوی حسینی به آب نزدیک نشود. «عباس» به آسانی سپاه دشمن را چون کرباسی پوسیده تا دامن شط درید، سواران و پیادگان مانند گرگهای شیر دیده از هر سو پشت کرده و از سر راه او می‌گریختند، و هر کس جسارت ماندن داشت با شمشیر آن بزرگ هم آغوش مرگ شد؛ هشتاد تن از دلیران دشمن به خاک افتاد و عباس به ساحل فرات رسید... هنگامی که تکاور به شط راند، شط زمان در انتظاری تب آلود از [صفحه ۲۷] رفتار باز ماند و فرشتگان به تماشا ایستادند؛ دستان همواره سبز او جرعه‌ای از آب شط برآورد، و کام تشنه‌اش در التهابی سوزان لحظه‌ی نوشیدن را نزدیک دید؛ اما چشمان نجیب او در آب جز تصویر حسین و تشنگی او چیزی نمی‌دید... و سرانجام نوشید اما نه آب را، که با چشمان خویش تصویر حسین (علیه السلام) را، و سیراب ساخت اما نه کام تشنه را، که با یاد حسین دل را... و آب از دست افشانند؛ و فرشتگان به سجده درآمدند، و زمان حرکت خویش باز یافت، و مروت بر دستان مردانه‌اش شکوفه‌های بهشتی برآورد و ماه قبیله‌ی هاشم خورشید قبایل انسان شد. مشک را پر آب کرد و اسب از شریعه بیرون راند، گرگها از هر سو هجوم آوردند، دستانی به صلابت دستان علوی با شمشیری به قاطعیت ذوالفقار به کار افتاد، هر کس به سودای نبرد پیش آمد کالائی جز مرگ نبرد. دژخیمی مکار که از کناره‌ای ناظر صحنه بود دریافت که با شیر رویاری کسی توان نبرد ندارد، پس در گوشه‌ای از پشت چند نخل به کمین ایستاد، و چون عباس از برابر او گذشت هجوم آورد و با ضربتی

ناگهانی دست راست آن گرمی را قطع کرد و گریخت... سردار شیر دل کربلا- مردانه این زخم کاری را تحمل کرد و با چابکی مشک را بر شانه‌ی چپ آویخت و به راه خویش ادامه داد... در اندیشه‌اش تنها مسأله‌ی حیاتی اجرای فرمان امام و رساندن آب به تشنگان اردوگاه بود؛ اما گرگها اینک که یک دست او را مقطوع می‌دیدند [صفحه ۲۸] جسورتر از پیش از هر سو هجوم آوردند، و در گرماگرم نبردی پر حماسه و نابرابر، همان دژخیم کمین نهاده از سوی دیگر فراز آمد و تیغ بر دست چپ عباس راند و تیغ به راهنمایی تقدیر دست چپ را نیز از تن آن دلاور جدا و چونان شاخه‌ی سرسبز درختی تناور بر خاک افکند... و عباس فقط توانست با مردانگی بند مشک را به دندان بگیرد و مشک پر آب را جلوی خویش بر کوهه‌ی زین قرار دهد و خود روی آن خم شود و با دو پا مهمیز بر اسب زند شاید تا رمقی هست آب را از معرکه‌ی گرگها بیرون برد و به امام رساند... دریغا تیر باران فجیع دشمن، آخرین امید عباس را با تیری که بر مشک آمد، همراه آب بر خاک ریخت، و سردار کربلا دل بریده از زندگی بی دست و بی دفاع سر بر زین نهاد و گرگها از هر سو سردار بی دست را آماج ساختند، و سرانجام تیری بر چشم خدا بینش آخرین مقاومت را از پیکر زخمگین او گرفت، و ضربت گریزی بر سرش او را از اسب فرو افکند و سردار شیر دل کربلا برای اولین بار در زندگی، امام را به عنوان «برادر» فراخواند و فریاد آشنایش برخاست که: آه برادر مرا دریاب... نخل بلند رشادت عباس صف شکن در خاک و خون فتاده بی غسل و بی کفن فرق شکافته [صفحه ۲۹] صد زخم بر بدن دست بریده آماج تیغ تن آب ز مشک ریخته با خاک و خون عجین دست جدا شده از تن مظلوم بر زمین تیری درون چشم لبخند خون به لب پرچم بروی خاک شد روز، تیره شب ماه قبیله‌ی هاشم، در برق آفتاب چون کشتی شکسته ز طوفان بی لنگر و طناب با کام تشنه، پیکر خسته چشم پر از خون قلب شکسته اسب رکاب بریده با زین واژگون از خون حنا به سینه با یال پر ز خون زخمی ز نیزه به پهلو چاک‌ی ز تیغ به گردن غمگین کنار پیکر عباس [صفحه ۳۰] وز هر طرف هیاهوی دشمن... امام با شتاب به سوی او تاخت، و دشمن را موقتاً پراکنده ساخت، و از اسب فرود آمد و سر برادر را در آغوش گرفت. مرغان سپید شهادت بر اوج معرکه بال می‌زدند، از سردار صولتمند قبیله‌ی هاشم جز پیکری بی دست با هزار گل زخم، چیزی بر خاک نمانده بود. در پرده‌ی آخرین نگاه عباس تصویری جز اولین تصویری که از زندگی سراسر شور و عشق خویش داشت نبود: چهره‌ی قدسی حسین، که این بار بر روی او خم شده بود و اشک می‌ریخت، و آوای گرم دردمند امام که: برادر اینک چشمان دشمن که از بیم تو خواب نداشت آسوده شد... و لحظه‌ای بعد، کبوتری سپید از فراز نخلهای خون آلود به سوی افق بال می‌زد... و فرشتگان زمزمه می‌کردند: سلام بر تجسم فضیلتها، ابوفاضل... [صفحه ۳۱]

در فروغ کلام پیشوایان

موجی از فضایل آن گرمی را می‌توان در انوار سخن پیشوایان معصوم مشاهده کرد و دریافت و به اندیشه نشست؛ آن گرامیان که سخنان معیار ارزش و میزان ارجمندی است در فضیلت عباس بن علی علیهما السلام برترین مراتب ارجمندی و فضیلت را ابراز داشته‌اند: حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: «رحم الله عمی العباس بن علی فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله بجناحین یطیر بهما [صفحه ۳۲] مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی طالب، و ان للعباس عند الله منزلة یغبطه علیها جمیع الشهداء یوم القیامة». «خداوند عمومی عباس بن علی را رحمت کند که ایثار کرد و خود را فدای برادر ساخت و در این راه دو دستش از تن جدا شد و خدا در عوض آن همانند جعفر طیار به او دو بال عطا کرد که همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند، و عباس نزد خدا مقامی دارد که در رستخیز همه‌ی شهیدان به آن غبطه می‌برند». و حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «کان معنا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا». «عموی ما عباس بن علی دارای بینشی ژرف و ایمانی استوار بود؛ در رکاب حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام جهاد کرد و آزمایشی نیکو داد و به مقام شهادت رسید». و در فرازی از زیارت آن بزرگوار می‌فرماید: «شهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و

المجاهدون فی سبیل الله المناصحوں له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن احبائه». [صفحه ۳۳] «خدا را گواه می‌گیرم که تو به همان روشی در گذشتی که پیکارگران نبرد بدر و مجاهدان راه خدا در گذشتند، همچون آنان که با خیر اندیشی در راه خدا با دشمنان خدا مبارزه کردند و در یاری اولیای الهی کوشا بودند و از دوستان خدا دفاع کردند...». - و در فرازی دیگر از زیارت می‌فرماید: «اشهد انک قد بالغت فی النصیحه و اعطیت غایه المجهود». «گواهی می‌دهم که تو در خیر خواهی کوشا بودی و نهایت تلاشت را به کار بردی». - و نیز می‌خوانیم: «اشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیره من امرک». «گواهی می‌دهم که تو سستی نکردی و رو بر نداشتی و با آگاهی و بصیرت در کار خود در گذشتی». - و در فرازی دیگر از زیارتنامه: «نعم الصابر المجاهد المحامی الناصر و الأخ الدافع [صفحه ۳۴] «عن اخیه المجیب الی طاعه ربه الراغب فیما زهد فیه غیره من الثواب الجزیل و الثناء الجمیل...». «تو بسیار خوب استقامت ورزیدی، و جهاد کردی، و حمایت نمودی، و یاری رساندی، و از برادر خود دفاع کردی، و فرمان پروردگارت را اجابت نمودی، و به پاداش بزرگ آخرت و نیک‌نامی دنیا که دیگران از آن رو برتافتند شوق و رغبت نشان دادی...». [صفحه ۳۵]

نوای شاعران

اشاره

شاعران پر شور شیعی در مدح و رثای اهل بیت نور و نبوت، و از آن جمله در مدیحه و مرثیه‌ی عباس بن علی علیهما السلام سروده‌هایی زیبا و چشمگیر آفریده‌اند که در دواوین عربی و پارسی مشاهده می‌شود. ما از آن میان گزیده‌ای از اشعار پارسی را زینت بخش مقالمان قرار می‌دهیم و فقط از سروده‌های عربی برای نمونه یک قصیده از «علامه سید جعفر حلی» را می‌آوریم و پیش از آن، چند بیت سوزان را که «ام‌البین» مادر گرامی عباس بن علی (علیه السلام) در سوگ چهار فرزند رشید خویش سروده است به تبرک در آغاز این بخش ذکر می‌کنیم تا یادی از آن مادر داغ دیده و غم‌های جان‌سوز او باشد که به راستی سوز سخن او [صفحه ۳۶] دل هر انسان با عاطفه‌ای را می‌فشرد و اشک را بر دیده‌ی هر دوستداری می‌دواند... لاتدعوننی ویک أم البنین تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم أصبحت و لامن بنین اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان أشلائهم فکلهم أمسی صریعا طعین یا لیت شعری أکما أخبروا بأن عباسا قطع الیمین «وای بر تو، مرا دیگر ام‌البین (مادر پسران) مخوان که مرا به یاد آن شیران بیشه می‌اندازی». «مرا پسرانی بود که به نام آنان خوانده می‌شدم، و امروز دیگر پسری ندارم». «چهار تن همچون عقابهای کوهستان که رگ گردنشان بریده شد و به مرگ پیوستند». «سرنیزه‌ها پیکرهایشان را در میان گرفت و هر یک نیزه خوردند و به خاک افتادند». «کاش می‌دانستم آیا همان‌طور که خبر آورده‌اند دست عباس جدا شده است!» [صفحه ۳۷]

قصیده پر شور علامه سید جعفر حلی (متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری)

اشاره

وجه الصباح علی لیل مظلم و ربیع آیامی علی محرم و اللیل یشهد لی بانی ساهر مذطاب للناس الرواد و هوموا بی قرحة لو انها یلملم نسفت جوانبها و ساخ یلملم قلقا تقلبني الهموم بمضجعی و یغور فکری فی الزمان ویتهم من لی بیوم و غی یشب ضرامه و یشیب فود الطفل منه فیهرم یلقى العجاج به الجران كأنه لیل و اطراف الاسنه انجم فعسی انال من الترات مواضیا تسدی علیهن الدهور و تلحم او موته بین الصفوف احبها هی دین معشری الذین تقدموا ما خلت ان الدهر من عاداته تروی الکلاب به ویظمی الضیغم و یقدم الاموی و هو مؤخر و یؤخر العلوی و هو مقدم مثل بن فاطمه بیبت مشردا و یزید فی لذاته متنعم یرقی منابر احمد متأمرا فی المسلمین و لیس

ینکر مسلم و یضیق الدنیا علی بن محمد حتی تقاذفه الفضاء الاعظم خرج الحسین من المدینة خائفا کخروج موسی خائفا یتکتّم و قد انجلی عن مکة و هو ابنها و به تشرفت الحطیم و زمزم لم یدر این یریح بدن رکابه فکانما المأوی علیه محرم فمشت تؤم به العراق نجائب مثل النعام به تخب و ترسم متعطفات کالقسی موانلا و اذا ارتمت فکانما هی اسهم حفته خیر عصابة مضرية کالبدر حين تحف فيه الانجم [صفحه ۳۸] ركب حجازيون بين رحالهم تسرى المنايا أنجدوا او اتهموا یحدون فی هزج التلاوة عيسهم و الكل فی تسبیحه یترنم متقلدین صوارما هندیة من عزمهم طبعت فلیس تکهم بیض الصفاح کانهن صحائف فیها الحمام معنون و مترجم ان ابرقت رعدت فرائض کل ذی بأس و امطر من جوانبها الدم و یقومون عوالیا خطیة تتقاعد الابطال حين تقوم اطرافها حمر تزان بها کما قد زان بالكف الخضیة معصم ان هز کل منهم یزنیه بیديه ساب کما یسیب الارقم و لصبر ایوب الذی ادرعوا به من نسج داود اشد و احکم نزلوا بحومة کربلا فتطلبت منهم عوائدها الطيور الحوم و تباشر الوحش المثار امامهم أن سوف یكثر شربه و المطعم طمعت امیة حين قل عدیدهم لطیقهم فی الفتح أن یتسلموا و رجوا مدلتهم فقلن رماحهم من دون ذلك أن تنال الانجم حتی اذا اشتبک الرجال و صرحت صید الرجال بما تجن و تکنم وقع العذاب علی جیوش امیة من باسل هو فی الوقائع معلم ما راعهم الا تقحم ضیغم غیران یعجم لفظه و یدمدم عبست وجوه القوم خوف الموت و ال... عباس فیهم ضاحک متبسم قلب الیمین علی الشمال و غاص فی ال... اوساط یحصد فی الرؤوس و یحطم و ثنا ابو الفضل الفوارس نکصا فرأوا اشد ثباتهم أن یهزموا ما کر ذو بأس له متقدما الا و فر و رأسه المتقدم صیغ الخیول برمه حتی غدا سیان أشقر لونها و الادهم [صفحه ۳۹] ماشد غضبانا علی ملمومة الا و حل بها البلاء المبرم و له الی الاقدام سرعة هارب فکانما هو بالتقدم یسلم بطل تورث من اییه شجاعة فیها أنوف بنی الضلالة ترغم یلقى السلاح بشدة من بأسه فالبيض تثلم و الرماح تحطم عرف المواعظ لا تفید بمعشر صموا عن النبا العظیم کما عموا فانصاع یخطب بالجمام و الکلا فالسیف ینثر و المثقف ینظم او تشتکی العطش الفواطم عنده و بصدر صعده الفرات المفعم لو سد ذی القرنین دون وروده نسفته همته بما هو اعظم و لو استقی نهر المجره لارتقی و طویل ذابله ایها سلم حامی الطعینة این منه «ریبعة» أم این من علیا اییه «مکدم» فی کفه الیسری السقاء یقله و بکفه الیمنی الحسام المخدم مثل السحابة للفواطم صوبه و یصیب حاصبه العدو فیرجم بطل اذا ركب المطهم خلته جبلا أشم یخف فی مطهم قسما بصارمه الصقیل و اننی فی غیر صاعقة السما لا اقسام لو لا القضا لمحی الوجود بسیفه و الله یقضی ما یشاء و یحکم حسمت یدیہ المرهفات و انه و حسامه من حد هن لأحسم فغذا یهم بان یصول فلم یطق کاللیث اذ اظفاره تتقلم أمن الردی من کان یحذر بطشه أمن البغات اذا اصیب القشعم و هوی بجنب العلقمی فلیته للشاریین به یداف العلقم فمشی بمصرعه الحسین و طرفه بین الخیام و بیته متقسم الفاه محجوب الجمال کانه بدر بمنحطم الوشیج ملثم [صفحه ۴۰] فأکب محنیا علیه و دمعه صیغ البسیط کأنما هو عندم قد رام یلثمه فلم یر موضعا لم یدمه عض السلاح فیلثم نادى و قد ملاً البوادی صیحة صم الصخور لهولها تتألم أأخی یهینیک النعیم و لم أخل ترضی بان أرزی و أنت منعم أأخی من یحمی بنات محمد إن صرن یرحمن من لا یرحم ما خلت بعدک أن تشل سواعدی و یکف باصرتی و ظهری یقضم لسواک یلطم بالا-کف و هذه بیض الطبا لک فی جبینی تلطم ما بین مصرعک الفطیع و مصرعی الا کما أدعوک قبل و تنعم هذا حسامک من یدب به العدی؟ و لواک هذا من به یتقدم؟ هونت یابن أبی مصارع فتیتی و الجرح یسکنه الذی هو أألّم یا «مالکا» صدر الشریعة اننی لقلیل عمری فی بکاک «متمم»

ترجمه

«چهره‌ی صبح در نظرم چون شبی تیره و تار است و ربیع روزگارم بر من محرم اندوههاست» «مردمان در خواب شیرینند و شب گواه است که من پیوسته بیدارم» «زخمی بر دل دارم که اگر بر کوه اصابت می کرد کوه را فرو می ریخت» «غمها مرا در بستر بی قرار می سازد، و اندیشه ام زمان را می کاود و متحیر می ماند» «آیا می توانم به معرکه‌ی نبردی هولناک و شعله‌ور دست یابم که کودکان را از هراس پیر می سازد؟» [صفحه ۴۱] «نبردی که دود و غبار معرکه‌اش چنان همه سو را فرا گیرد که گویی شب فرا رسیده است و

سر نیزه‌ها در لابلای آن ستارگانند» «باشد که به خونخواهی خونهایی دست یابم که گذشت روزگار بر آن پرده‌ها تنیده است» «یا در صف معرکه به مرگ و شهادتی نایل شوم که آن را دوست می‌دارم و شیوهی نیاکان و گذشتگان من است» «گمان نمی‌کردم روش روزگار چنین باشد که سگها سیراب شوند و شیر تشنه بماند!» «و اموی رذل را که باید عقب بماند پیش اندازد، و علوی شریف را که باید مقدم بر دیگران باشد عقب نگاهدارد!» «بزرگواری همچون حسین (علیه السلام) فرزند فاطمه (علیها السلام) بی پناه و مأوی شود، و جنایتکاری همچون یزید بن معاویه در عیش و عشرت به سر برد!» «یزید بر منبر پیامبر (صلوات الله علیه و آله و سلم) بر آید و بر مسلمانان حکم و فرمان براند و هیچ مسلمانی هم به او اعتراض نکند!» «و دنیا را بر فرزند رسول خدا (صلوات الله علیه و آله و سلم) چنان تنگ سازد که از همه ی شهرها و اجتماعات رانده شود!» «حسین علیه السلام با ترس و هراس از مدینه بیرون آمد آنگونه که موسی (علیه السلام) ترسان و پوشیده و پنهان از مصر بیرون رفت» «او که فرزند مکه بود و «حطیم» [۱] و «زمزم» به او شرافت می‌یافت ناچار از مکه هم دور شد» [صفحه ۴۲] «نمی‌دانست مرکب به کدام سوی براند، گویی مأوی و مسکن بر وی حرام بود» «مرکب‌های نجیب چون شتر مرغ‌ها راه را گاهی تندتر و گاهی آرام‌تر می‌پیمودند و او را به سوی عراق می‌بردند» «شتران رهواری که در منزلگاهها خمیده پشت همچون کمان می‌نمودند و چون بیرون می‌تاختند مانند تیر می‌شتافتند» «بهترین گروه از عرب همراه او بودند همچون ماه که ستارگان پیرامونش حلقه زند» «سوارانی حجازی که به هر سو رو می‌آوردند مرگ را بر شتران خویش حمل می‌کردند» «با آوای تلاوت قرآن شتران را پیش می‌رانند، و همه کاروان به تسیح خداوند زمزمه می‌کردند» «شمشیرهای هندی حمایل کرده بودند که نشان از عزم و همت ایشان داشت و هرگز کند نمی‌شد» «شمشیرهایی با تیغه‌های سپید و درخشان، همانند صحیفه‌هایی که مرگ را در آنها درج کرده و شرح داده‌اند» «هنگامی که این تیغهای آتش بار برق می‌زد اندام دلیران به لرزه می‌افتاد و از دم آن تیغها خون می‌بارید» «و نیزه‌های خطی [۲] خود را بالا می‌بردند، نیزه‌هایی که چون بر می‌افراشتند پهلوانان را فرود می‌آوردند» «سر نیزه‌هایشان از خون دشمن چونان دست حنا بسته آراسته و [صفحه ۴۳] گلگون بود» «هر یک چون نیزه‌ی یزنی [۳] خود را بر می‌افراختند چون ماری خطرناک در دستشان پیش می‌خزید» «زرهی از صبر ایوب بر خود آراستند که از زرهای داوودی محکم‌تر و قوی‌تر بود» «در سرزمین کربلا فرود آمدند، و پرندگان که گرد معرکه می‌گشتند از آنان بهره‌ی خود از پیکر دشمنان را خواستار شدند» «و وحوش که در آنجا در جنب و جوش بودند به هم مژده می‌دادند (که از دم شمشیر ایشان کشته‌های دشمن خوراک بسیاری پیدا می‌کنند» «بنی امیه چون شمار اندک آن دلاوران را دیدند به تسلیم ایشان در برابر «طلیق روز فتح مکه» (یعنی یزید بن معاویه) طمع بستند» [۴]. «بنی امیه ذلت آن بزرگواران را آرزو کردند، اما نیزه‌های آن دلاوران پاسخ داد: رسیدن به ستاره‌ها آسانتر از دستیابی به این آرزوست» «وقتی دو سپاه در هم افتادند و دلیران مغرور جوهر خود را آشکار ساختند» «باستان «عباس» دلاوری که در جنگها مظهر دلیری بود بر سپاه بنی امیه عذاب نازل شد» «وحشت آنان از هجوم و حمله شیر غیرتمند بنی هاشم بود که [صفحه ۴۴] می‌گریید و خشمگین دشمن را هلاک می‌کرد» «چهره‌های سپاه دشمن از بیم مرگ گرفته و در هم بود، و عباس در میان آنان با گشاده رویی لبخند می‌زد» «جناح راست را با جناح چپ در هم ریخت و در قلب سپاه دشمن فرو رفت و سرهای سران را درو می‌کرد و می‌کوبید» «ابوالفضل (علیه السلام) سواران دلیر را چنان در هم پیچید که پشت کردند و برترین ثبات و پایداری را فرار از برابر او یافتند» «هر دلاوری قدم پیش گذاشت و به او حمله کرد بلافاصله گریخت و سرش جلوتر از او می‌رفت» «با نیزه‌ی خود اسبها را رنگ آمیزی می‌کرد چنان که از پوشش خون اسب سرخ و سیاه یکسان بود» «خشمگین بر هر گروه و دسته‌ای حمله می‌برد بلائی ناگزیر بر آنان فرود می‌آمد» «در حمله به دشمن همچون یک فراری سریع بود، گویی سلامت خود را در پیشروی می‌جست» «قهرمانی که شجاعت را از پدر به ارث برده بود، شجاعتی که بینی پیروان گمراهی را به خاک می‌مالید» «اسلحه را با چنان قدرتی به کار می‌برد که شمشیرها می‌شکست و نیزه‌ها خرد می‌شد» «دریافت که پند و موعظه به آنان که در برابر هدایت و ارشاد «نباً عظیم الهی» (یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام) کور و کر بوده‌اند فایده‌ای ندارد» «پس بر آن شد

که برای سرها و گرده‌ها خطبه بخواند؛ و شمشیرش [صفحه ۴۵] نثر می‌گفت و نیزه‌اش شعر می‌سرود» «آیا بانوان حرم پیش او از تشنگی بنالند، در حالی که سر نیزه‌ی او چون سینه‌ی فرات لبریز و سیراب می‌درخشید؟» «اگر سد اسکندر هم جلوی دستیابی او را به آب می‌گرفت، همتش که از سد اسکندر پایدارتر بود آن را از میان برمی‌داشت» «حتی اگر از رود کهکشان آب می‌خواست بدان می‌رسید، نیزه‌ی بلندش نردبان دستیابی به آن بود» «حمایت گر کاروان و پشتیبان افراد آن بود؛ قبیله‌ی «ریعه» را با او چه نسبت، و «مکدم» [۵] در قیاس با مقام والای پدر او امیر مؤمنان (علیه السلام) چه منزلتی دارد؟!» «با دست چپ مشک آب را می‌برد و با دست راست شمشیر بران را» «چون ابری پیچان پیش می‌آمد، برای تشنگان حرم باران و برای دشمن طوفان به همراه داشت» «قهرمانی که چون بر اسب زیبای خود سوار می‌شد گویی کوهی سرفراز است که بر اسب می‌تازد» «سوگند به شمشیر صیقلی و درخشنده‌ی او؛ - و من جز به صاعقه‌ی آسمانی سوگند نمی‌خورم -» «اگر تقدیر آسمانی نبود هستی را با شمشیرش محو می‌کرد؛ اما خداوند هر چه بخواهد مقدر می‌سازد و فرمان می‌دهد» «شمشیرهای برنده دو دست او را قطع کردند، در حالی که او و شمشیرش تیزتر و قاطع‌تر از آنها بودند» [صفحه ۴۶] «آنگاه کوشید تا حمله کند و نتوانست، چونان شیر که ناخنهایش را قطع کرده باشند» «آنان که از سطوت او در هراس مرگ بودند ایمن شدند؛ آری چون عقاب از پای او فتد کلاغ میدان می‌یابد» «در کنار نهر علقمه به خاک افتاد... آن نهر تا ابد بر آشامندگان تلخ و ناگوار باد» «حسین علیه‌السلام به کنار او شتافت و با اندوه گاهی به او و گاهی به خیمه‌ها می‌نگریست» «چهره‌ی زیبای او را دید که چون ماه در پس انبوهی از نیزه‌های شکسته پنهان شده است» «خم شد و پیکر او را در آغوش گرفت و اشک‌های خونینش زمین را لاله‌گون کرد» «می‌خواست او را ببوسد اما جایی که از آماج اسلحه‌ی دشمن سالم مانده باشد نیافت» «فریاد ناله‌ی او سراسر دشت را فرا گرفت، ناله‌ی که دل سنگ را به درد می‌آورد» «آه ای برادرم! نعیم بهشت گوارایت باد، گمان نداشتم بیسندی که من مصیبت زده بمانم و تو به ناز و نعمت برسی» «آه ای برادرم! بعد از تو چه کسی از بانوان خاندان پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در برابر دشمن بی رحم حمایت می‌کند؟» «گمان نمی‌کردم تو را از دست بدهم و پس از تو دستهایم از کار بیفتد و چشمانم تاریک شود و پشتم بشکند!» «مردم در سوگ عزیزان خود با دست بر صورت می‌زنند، و اینک در [صفحه ۴۷] سوگ تو شمشیرهای برنده بر روی من فرود می‌آیند!» «میان شهادت دلخراش تو و مرگ من جز به اندازه‌ی یک سؤال و جواب باقی نمانده است» «این شمشیر توست چه کسی با آن دشمن را براند؟ و این پرچم توست چه کسی با آن پیشروی کند؟» «برادرم! مصیبت تو غم مرگ جوانانم را بر من آسان کرد، زیرا زخم با دردی بزرگتر تسکین می‌یابد!» «ای صاحب فرات! عمر کوتاه من در گریه بر تو می‌گذرد...» (و همچون «متمم» برادر «مالک بن نویره» که در سوگ برادر تا مرگ گریست همواره تا آخرین لحظه‌ی عمر بر تو می‌گریم).

از سروش اصفهانی (متوفای ۱۲۸۵ قمری)

آمد آن عباس میر صادقان آن علمدار سپاه عاشقان از تف عشق و عطش بریان شده شاه دین بر حال او گریان شده تف خورشید و تف عشق و عطش هر سه طاقت برده از آن ماه وش چشم از جان و جهان بر دوخته از برادر عاشقی آموخته هر که را باشد حسین استاد عشق لاجرم بدهد به کلی داد عشق ذوالفقار حیدری در چنگ او مصطفی نظاره بر آهنگ او دشمنان را از یمین و از یسار مرتضی وارانه می‌زد ذوالفقار می‌زد از عشق برادر یک تنه خویش را از میسر بر میمنه [صفحه ۴۸] بد سرشتی ناگهان از تن جدا کرد دست زاده‌ی دست خدا گفت ای دست او فتادی خوش بیفت تیغ در دست دگر بگرفت و گفت آمدم تا جان بیازم دست چیست مست کز سیلی گریزد مست نیست خاصه مست باده‌ی عشق حسین یادگار مرتضی میر حنین قطع دیگر دست را در کارمی که بدیل جعفر طیارمی خود مکافات دو دست فرشیم حق برویاند دو پر عرشیم و این بگفت و بی فسوس و بی دریغ اندر آن دست دگر بگرفت تیغ حیدرانه تاخت در صف نبرد خیره مانده چرخ در بازوی مرد برکشیده ذوالفقار تیز را آشکارا کرده رستاخیز را

کافری دیگر درآمد از قفا کرد دست دیگرش از تن جدا گفت گر شد منقطع دست از تنم دست جان در دامن وصلش زخم دست من پر خون به دشت افکنده به مرغ عاشق پر و بالش کنده به کیستم من سرو باغ عشق حی سرو بالد چون بیری شاخ وی می کنم در خون شنا بی دست من بر خلاف هر شناور در زمن کی کند هرگز شنا بی دست کس این شنا خاص شهیدان است و بس

از منظومه‌ی «گنجینه‌ی الاسرار» عمان سامانی (متوفای ۱۳۲۲ قمری)

ای صبا ای عدلیب کوی عشق ای تو طوطی حقیقت گوی عشق در گشودندت گر اخوان از وفا راه اگر جستی در آن دارالصفا شو در آن دارالصفا رطب اللسان همطریقان را سلام از من رسان [صفحه ۴۹] دستی این دست ز کار افتاده را همتی این یار بار افتاده را تا که بر منزل رساند بار را پر کند «گنجینه‌ی الاسرار» را شوری اندر زمره‌ی ناس آورد در میان ذکری ز عباس آورد نیست صاحب همتی در نشأتین همقدم عباس را بعد از حسین در هواداری آن شاه‌الست جمله را یک دست بود او را دو دست لاجرم آن قدوه‌ی اهل نیاز آن به میدان محبت یکه تاز آن قوی پشت خدا بینان از او و آن مشوش حال بد بینان از او موسی توحید را هارون عهد از مریدان جمله کامل تر به جهد طالبان راه حق را بد دلیل رهنمای جمله بر شاه جلیل بد به عشاق حسینی پیشرو پاک خاطر آی و پاک اندیش رو می گرفتی از شط توحید آب تشنگان را می رساندی با شتاب عاشقان را بود آب کار از او رهروان را رونق بازار از او روز عاشورا به چشم پر ز خون مشک بر دوش آمد از شط چون برون شد به سوی تشنه کامان رهسپر تیر باران بلا را شد سپر بس فرو بارید بر وی تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریز اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک تا که چشم مشک خالی شد ز اشک تا قیامت تشنه کامان ثواب می خورند از رشحه‌ی آن مشک آب بر زمین آب تعلق پاک ریخت و ز تعین بر سر آن خاک ریخت هستی‌اش را دست از مستی فشانند جز حسین اندر میان چیزی نماند [صفحه ۵۰]

از حجة الاسلام میرزا محمد تقی نیر تبریزی

جامی که شاه تشنه لبان بود مست از او هر کو چشید از آن زغم خویش رست از او عباس نامدار که کس دست از او نبرد چون خورد از آن پیاله بخون شست دست از او افتاد نخل قامتش از پا نخورده آب از ضربتی که پشت امامت شکست از او بی خواب شد سکینه و در خواب شد عدو چون خواب مرگ چشم جهان بین بیست از او چشمی به سوی دشمن و چشمی به سوی دوست بگذشت و ماند یاد به گیتی دو دست از او

از قصیده‌ی اختر طوسی (متوفای ۱۳۳۵ قمری)

عباس شیر بیشه‌ی مردی که داشتی بر پردلان پیلتن روزگار دست چون دید مانده بی کس و یاور برادرش آهی کشید و زد به هم آن با وقار دست برداشت مشک و گشت به آن توسنی سوار کز پویه برده بود ز باد بهار دست مردانه ز آستین حمیت برون کشید در دشت نینوا ز پی کارزار دست سوی فرات آمد و پر آب کرد مشک چون یافت بر مراد خود آن نامدار دست از آب خوشگوار لب خشک تر نکرد با آنکه بود از عطشش بی قرار دست بر یاری برادرش آن قدر پا فشرده در دشت کارزار که رفتش ز کار دست بگرفت مشک آب به دندان خویشتن او را جدا چو شد ز یمین و یسار دست از ضرب تیر گشت چو مشکش تهی ز آب شست از حیات خویشتن آن شهریار دست «اختر» بنال از غم آن شاه و بر مدار از دامن محبت هشت و چهار دست [صفحه ۵۱]

از ملا محمد جواد دزفولی متخلص به «واصل» (متوفای ۱۳۵۵ قمری)

من از ظهور حیاتم به نینوا مشتاق چنان که خاطر بیمار بر دوا مشتاق خداگو است چنانم به نینوای حسین چو نینوای تهیدست بر نوا

مشتاق هزار مرتبه افزونتر از بیان هستم به ارض ماریه و دشت کربلا مشتاق مراد دلست به شش گوشه‌ی مزار حسین چو بلبلی که به گلزار دلگشا مشتاق به سوی مرقد مشکل گشای عباسم چو سائلی که به دیدار مدعا مشتاق مشام جان به شمیم ریاض کربلاست چو برگ لاله که بر نکه‌ت صبا مشتاق به آب شط فراتم به دیده‌ی پر آب چو خضر پیر به سر چشمه‌ی بقا مشتاق

از غزل مرحوم آیه الله غروی اصفهانی (کمپانی) متخلص به «مفتقر» (متوفای ۱۳۶۱ قمری)

دل شوریده نه از شور شراب آمده مست دین و دل ساقی شیرین سخنم برده ز دست سرو بالای بلندش چو خرامان می‌رفت نه صنوبر که دو عالم به نظر آمده پست ساقی باده‌ی توحید و معارف عباس شاهد بزم ازل شمع شبستان الست شاه اخوان صفا ماه بنی هاشم اوست که در او صورت و معنی به حقیقت پیوست در ره شاه شهیدان ز سرو دست گذشت نیست شد از خود و زد پا به سر هر چه که هست رفت در آب روان ساقی و لب تر نمود جان به قربان وفا داری آن باده پرست سروش از پای بیفتاد و دو دستش ز بدن کمر پشت و پناه همه عالم بشکست شد نگون بیرق و شیرازه‌ی لشکر بدرید شاه دین را پس از او رشته‌ی امید گسست [صفحه ۵۲] حیف از آن لعل در افشان که ز گفتار بماند آه از آن سرو خرامان که ز رفتار نشست یوسف مصر وفا غرقه به خون و اسفا دل ز زندان غم او ابد الدهر نرست

از مثنوی شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی (متوفای ۱۳۵۰ شمسی)

از پی اعوان و اخوان سعید نوبت ماه بنی هاشم رسید قهرمان ماء و طین عباس راد صاحب مجد و علا باب المراد میر میران و غا یک بیشه شیر شیر شیران بر همه میران امیر سوی میدان تاخت با مشککی به دوش تیغ در دست و چو رعد اندر خروش چشم دشمن تا بدان تن اوفتاد لزه بر اعضای دشمن اوفتاد صف شکافی کرد داخل شد به شط راند در شط اسب را مانند بط دست برد و غرفه‌ای آب روان تا که نوشد برد نزدیک دهان آمدش ناگه ز کام شاه یاد هیچ دل از یاد او خالی مباد ریخت آب و آمد از مشرع برون غرق آب و غرق آهن غرق خون لشکر از هر سو به سویش تاختند تا که دست راستش انداختند مشک را افکند اندر دوش چپ تیغ می‌زد ابن قتال العرب گر جدا کردید دست راستم بر ندارم دست تا بر جا استم دور او بگرفته لشکر همچو سیل دست چپ انداختش «ابن طفیل» با تذلل کرد رو سوی خیم بر تو باد ای شاه خوبان السلام ای برادر مرغ روحم پر فشانند رفتم و دستم به دامان تو ماند [صفحه ۵۳]

از مرحوم ابوالحسن طوطی همدانی

پس از مقام امامان مراست علم و قیاس که از شرف نرسد کس بر تبه‌ی عباس ابوالفضایل و بحر کرم محیط عطا سپهر مجد و سحاب سخا و ملجأ ناس حریم او چو حریم خدا مطاف عباد مدام گرد حریمش ملایک اندر پاس ز شش جهت ره فکرت ببسته بر افکار چو هفت چرخ محیط آمده به پنج حواس بحار فضلش بی‌انتهای بی‌پایان شمار بذلش بیرون ز حد علم و قیاس فروغ رویش چون ماه نور بخش دو کون غبار کویش چون مهر مبدل ارجاس وجیه خالق و بر خلق قبله‌ی حاجات چو باب خویش کریم و به جود اجود ناس بگاه جود کفش چون سحاب ریزنده عطا و بذل و سخا را وجود او مقیاس وجود او چو یکی قطب و آسمان پرگار جناب او به مثل جسم و هر دو کون لباس نه خلق روی زمین زائران کوی ویند ملائکنند همه جبهه سا بدان کریاس اگر به چشم حقیقت نظر کنی بینی به درگهش بادب خضر و حضرت الیاس چو توتیای حقیقت طلب کنی «طوطی» ز خاک در گه او کن بهر دو دیده مماس بشکر نعمت توفیق مدح او همه عمر سزد ز حضرت باری کنیم حمد و سپاس

از مرحوم ریاضی یزدی (متوفای ۱۳۶۱ شمسی)

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما یاد تو تسبیح و مناجات ما تاج شهیدان همه عالمی دست علی ماه بنی هاشمی ماه کجا روی دل آرای تو سرو کجا قامت رعنا‌ی تو [صفحه ۵۴] ماه درخشنده‌تر از آفتاب مطلع تو جان و تن بو تراب همقدم قافله سالار عشق ساقی عشاق و علمدار عشق سرور و سالار سپاه حسین داده سرو دست به راه حسین عم امام و اخ و ابن امام حضرت عباس علیه‌السلام ای علم کفر نگون ساخته پرچم اسلام بر افراخته مکتب تو مکتب عشق و وفاست درس الفبای تو صدق و صفاست مکتب جانبازی و سربازی است بی سری آن گاه سرافرازی است شمع شده آب شده سوخته روح ادب را ادب آموخته آب فرات از ادب توست مات موج زند اشک به چشم فرات یاد حسین و لب عطشان او وان لب خشکیده‌ی طفلان او تشنه برون آمدی از موج آب ای جگر آب برایت کباب ساقی کوثر پدرت مرتضی است کار تو سقائی کرب و بلا- است مشک پر از آب حیات به دوش طفل حقیقت ز کفت آبنوش در گه والای تو در نشأتین هست در رحمت و باب حسین هر که به دردی به غمی شد دچار گوید اگر یک صد و سی و سه بار ای علم افراخته در عالمین اکشف یا کاشف کرب الحسین از کرم و لطف جوابش دهی تشنه اگر آمده آبش دهی چون نهم ماه محرم رسید کار بدان جا که نباید کشید از عقب خیمه‌ی صدر جهان شاه فلک جاه ملک پاسبان شمر به آواز تو را زد صدا گفت کجایند بنو اختنا تا برهاند ز هنگامه‌ات داد نشان خط امان نامه‌ات رنگ پرید از رخ زیبای تو لرزه بیفتاد بر اعضای تو من به امان باشم و جان جهان از دم شمشیر و سنان بی‌امان [صفحه ۵۵] دست تو نگرفت امان نامه را تا که شد از پیکر پاکت جدا مزد تو زین سوختن و ساختن دست سپر کردن و سر باختن دست تو شد دست شه لافتی خط تو شد خط امان خدا پنج امامی که تو را دیده‌اند دست علم گیر تو بوسیده‌اند طفل بدی مادر والا گهر بردت در ساحت قدس پدر چشم خداوند چو دست تو دید بوسه زد و اشک ز چشمش چکید با لب آغشته به زهر جفا بوسه به دست تو بزد مجتبی دید چو در کرب و بلا شاه دین دست تو افتاده به روی زمین خم شد و بگذاشت سر دیده‌اش بوسه بزد با لب خشکیده‌اش حضرت سجاد هم آن دست پاک بوسه زد و کرد نهان زیر خاک حضرت باقر به صف کربلا بوسه به دست تو بزد بارها مطلع شعبان همایون اثر بر ادب توست دلیلی دگر سوم این ماه چو نور امید شعشعه‌ی صبح حسینی دمید چارم این مه که پر از عطر و بوست نوبت میلاد علمدار اوست شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل و شعاع حسین وقت ولادت قدمی پشت سر وقت شهادت قدمی پیشتر ای به فدای سر و جان و تنت وین ادب آمدن و رفتنت مدح تو این بس که شه ملک جان شاه شهیدان و امام زمان گفت به تو گوهر والا نژاد جان برادر به فدای تو باد شه چو به قربان برادر رود کیست «ریاضی» که فدایت شود؟ [صفحه ۵۶]

از مرحوم دکتر قاسم رسا

مژده که از دامن ام‌البین گشت عیان خسرو دنیا و دین میر و علمدار سپاه حسین نور دل حیدر و ام‌البین آنکه شده دست یداللهیش چون اسدالله برون ز آستین اختر تابنده‌ی برج حیا گوهر رخشنده‌ی بحر یقین خاک درش را ز پی توتیا حور برد سوی بهشت برین قبله‌ی حاجات که باب المراد گشت ملقب ز جهان آفرین خاک ز انوار رخش تابناک خلد ز انفاس خوشش عنبرین گر بکشد تیغ چو شیر خدا لرزه فتد بر تن شیر عرین ناموران جسته ز نامش شرف تاجوران سوده به خاکش جبین طرفه نسیمش دم روح القدس فرش حریمش پر روح‌الامین ماه بنی هاشم و خورشید حق کوکب رحمت شه دنیا و دین همچو «رسا» دولت جاوید یافت هر که شد از خرمن او خوشه چین

از سید رضا مؤید (معاصر)

از آستین قدرت دستی دگر برآید بر دست شیر یزدان شمشیر دیگر آید ای عاشقان بجوشید جام طرب بنوشید عشاق را دوباره در عشق رهبر آید از طلعت ابوالفضل عالم گرفته رونق خورشید کربلا را ماه منور آید ام‌البین به دامن یک دسته گل گرفته کز او مشام جان را عطر پیمبر آید [صفحه ۵۷] آمد حسین امروز فردا رسد ابوالفضل اردوی کربلا را سردار لشکر آید از آسمان قدرت بدری دگر درخشید از چرخ عشق و ایمان ماهی دگر برآید عباس آنکه خوانند باب الحوائج او را هر کار سخت و مشکل از دست او برآید سر تا به قدم همه ولایت مجذوب حسین بود عباس تا نغمه‌ی این قطعتما زد گلبانگ ظفر سرود عباس در محکمه‌ی قضاوت عشق پرسند اگر که بود عباس آرد سر و دست و چشم خونین بر همت خود شهود عباس قامت به نماز عشق چون بست بر رونق دین فزود عباس اما ز چه از قیام آمد یک مرتبه در سجود عباس شد وصل قیام بی رکوعش بر سجده‌ی بی قعود عباس گر آب نخورد بر لب آب در روزه‌ی عشق بود عباس نازم به چنین صلوه و صومی کاین گونه ادا نمود عباس آنجا که ز پا فتاد بر خاک آنکه که به خون غنود عباس می گفت سلام و از امامش لبیک خدا شنود عباس تا دیده شدش نشانه‌ی تیر صد دیده به حق گشود عباس از غیرت و همتش روان کرد دریا به کنار رود عباس چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی‌خیزی حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی‌خیزی [صفحه ۵۸] نماز ظهر را با هم ادا کردیم در مقتل بود وقت نماز عصر آیا بر نمی‌خیزی خیام کودکان خالی ز آب است و پر از افغان چرا سقای من از پیش دریا بر نمی‌خیزی عدو از چار سو آهنگ یغمای حرم دارد چرا آخر برای دفع اعدا بر نمی‌خیزی منم تنها و تن‌های عزیزانم به خون غلطان چرا بر یاری فرزند زهرا بر نمی‌خیزی شکست از مرگ تو پشتم برادر داغ تو کشتم که می‌دانم دگر از خاک صحرا بر نمی‌خیزی

از حبیب چایچیان (معاصر)

چو باده نرگس مستت بهانه داد بدستم سبوی هوش به سنگ گران عشق شکستم به یاد ساقی کوثر شدم به بزم تو سقا ز شوق بی خبر از خویش و از ولای تو مستم چو شمع بر لب ساحل اگر چه بر آبم ولی به یاد تو سوزان ز پای تا به سر مستم نمی‌رسی به لبانم اگر چه تشنه‌ام ای آب که سر بلند چو کوهم نه پیش پای تو پستم لوای فتح من از آن در اهتزاز بماند که در هوای تو ای گل دمی ز پا ننشستم چو میوه داد فراوان درخت بشکند از بار ثمر چو داد نهالم چه غم اگر که شکستم دو دست من ثمر بود و پیش پای تو افتاد خجل ز هدیه‌ی ناقابلم به پیش تو هستم گرفته دست نیازم همیشه دامت ای شاه ز پا فتاده‌ام اکنون بیا بگیر تو دستم عباس ای ز شیر خدا مانده یادگار عباس ای خروش تو در چرخ پایدار از همت تو پرچم دین است سربلند از هیبت تو رایت کفر است بی‌قرار [صفحه ۵۹] از تیغ بی‌امان و ز بانگ نهیب تو افتد ز کار دست عدو وقت کارزار باب الحوائجی و ضریحت پناه خلق در هر دیار قبله‌ی راز است آن مزار مشکل گشای و کار گشای و گره‌گشای پور یداللهی و به افتاده دستیار بر قدر و جاه تو شهدا غبطه می‌خورند پرچم به دست توست به میدان افتخار ساقی که دیده تشنه لب آید برون ز آب پیچید به خود ز حسرت تو آب خوشگوار بی دست چون ز مرکب خود سرنگون شدی با بال عشق اوج گرفتی به قرب یار در اهتزاز پرچم و در پیچ و تاب آب ثبت است خاطرات تو در یاد روزگار

از حاج علی هنرور (معاصر)

دو ماه از دو افق در دو شب تجلی کرد یکی شهنشه دوران یکی امیر سپاهش دو غنچه از دو چمن از دو باغ جلوه گر آمد یکی چو سرو خرامان یکی چو لاله به راهش دو شاهزاده دو جانان شد از دو مام تولد یکی به سوم شعبان یکی به چار صباحش دو گوهر از دو صدف از دو بحر گشت نمایان یکی چراغ هدایت یکی معین و گواش دو دلفروز دو دلیر دو دلستان ز در آمد یکی به غمزه ز ما برد دل یکی به نگاهش دو گنج جود دو کان سخا دو قلم رحمت یکی مطیع خدا و یکی امین الهش یکی حسین و یکی ناصر

حسین ابوالفضل که جان خویش به میدان عشق داد براهش دو ملجأ و دو پناه و دو دادرس به «هنرور» که می‌دهند به ظل لوای خویش پناهش [صفحه ۶۰] شاهی به دو صد عزت و اجلال آید با شوکت و فر و جاه و اقبال آید امروز «حسین» آید و فردا «عباس» خورشید ز پیش و مه ز دنبال آید

از حسن ثابت مسعودی (سهبیل)

با صدف تا بود برابر چشم ریزد از ماتم تو گوهر چشم در رثای تو گردد خون دل در عزای تو گردد تر چشم خون بگیرد به سوگ تو خورشید تا گشاید ز بام خاور چشم تا خرامان شدی به سوی فرات آسمانت نشست اندر چشم تر نکردی از آب هرگز لب داشتی بر زلال کوثر چشم

از محسن حافظی (با اندک تغییر)

ساقی تشنه لبان رو سوی دریا می‌کرد ساغر وصل ز معشوق تمنا می‌کرد شد دل شط فرات از عطش او بی‌تاب چون تماشا لب خشکیده‌ی سقا می‌کرد کفی از آب چو آورد به نزدیک لبان عکس شش ماهه در آن آب تماشا می‌کرد آب را ریخت و خود تشنه از آن آب گذشت شرمگین از کرمش پهنه‌ی دریا می‌کرد مشک آبی به سوی خیمه چو می‌برد ز مهر یاد از تشنگی عترت طاها می‌کرد با دو بازوی قلم گشته‌اش از تیغ ستم لوح ایثار و وفا و شرف امضا می‌کرد [صفحه ۶۱]

از قاسم مرام (معاصر)

عباس یعنی عشق و ایثار و شهامت یعنی نمود بارزی از استقامت یعنی عروج عشق تا آن سوی ادراک یعنی گذشتن از لب دریا عطشناک یعنی تمام عاشقی پا در رکاب است در سینه‌ی سالار مردان انقلاب است تیغ علی در دست عباس است اینجا مه محو چشم مست عباس است اینجا چشمی که از مستی غزل پرداز خم شد دستی که در پیکار عشق و عقل گم شد چشمی که خونین گشت و خون را آبرو داد دستی که افتاد و جنون را آبرو داد چشمی که تفسیر تمام آیه‌ها شد دستی که در راه خدا از تن جدا شد اینجا زبان واژه می‌گیرد ز حیرت می‌سوزد از شرم تو سر تا پای غیرت مردانگی بر پای تو سر می‌سپارد مردی اگر دارد نشانی از تو دارد از توست گر روح فتوت سرفراز است گر بیرق مردانگی در اهتزاز است تو مظهر مهر و وفایی و رشادت تو ساقی عشقی و سقای شهادت تو پور حیدر تو سپهدار حسینی حقا که تو تنها تو سردار حسینی

از صدیقه‌ی وسمقی (معاصر)

پرپر در دست بی پروای عشق می‌نهم سر بر کف سودای عشق العطش! لب تشنه‌ام جامی دهید از شکوه وصل پیغامی دهید می‌خروشد در من آوای حسین جان من مشحون ز صهبای حسین سید لب تشنگان کربلا در حصار کفر می‌خواند مرا [صفحه ۶۲] می‌سراید عشق را از نای خون می‌تراود از لبش آوای خون جمله شد در پاسخش گویا تنم سرخی لبیک شد پیراهنم کربلا نام مرا فریاد کرد ز آشنای سنت خود یاد کرد آشنای کربلا گام من است همره باد سحر نام من است می‌سپارم تن به هرم تیغها می‌برم راه وفا تا انتها آفرینش را سرودی دیگرم در نماز خون سجودی دیگرم

از عباس علی مهدی (معاصر)

تا حشر از لب تو بود شرمسار آب زین روست همچو عاشق تو بیقرار آب بر تشنه کامی تو نه تنها گریست ابر این ماجرا نمود دل

کوهسار آب سقای با وفای تو لب تشنه شد شهید زین غصه تا همیشه بود سوگوار آب بعد از تو شیعیان ترا آب آتش است تا می زند به قلب محبان شرار آب در ماتم تو رود گل آلود می‌رود با بانگ رود رود نماید گذار آب «مهدی» چو یاد از لب خشک تو می‌کند می‌بارد از دو دیده چو ابر بهار آب

از استاد علی موسوی گرمارودی

ای تشنه‌ی عشق روی دل‌بند بر خیز و به عاشقان ببیوند [صفحه ۶۳] در جاری مهر شستشو کن وانگاه ز خون خود وضو کن زان پا که در این سفر در آبی گر دست دهی سبک‌تر آبی رو جانب قبله‌ی وفا کن با دل سفری به کربلا کن بنگر به نگاه دیده‌ی پاک خورشید به خون تپیده در خاک افتاده وفا به خاک گلگون قرآن به زمین فتاده در خون عباس علی ابوفضایل در خانه‌ی عشق کرده منزل ای سرو بلند باغ ایمان وی قمری شاخسار احسان دستی که ز خویش وانهادی جانی که به راه دوست دادی آن شاخ درخت با وفایی است وین میوه‌ی باغ کبریایی است ای خوبترین به گاه سختی ای شهره به شرم و شور بختی رفتی که به تشنگان دهی آب خود گشتی از آب عشق سیراب - آبی ز فرات تا لب آورد آه از دل آتشین بر آورد آن آب ز کف غمین فرو ریخت وز آب دو دیده با وی آمیخت برخاست ز بار غم خمیده جان بر لبش از عطش رسیده بر اسب نشست و بود بی تاب دل در گرو رساندن آب ناگاه یکی دو روبه خرد دیدند که شیر آب می‌برد آن آتش حق خمید بر آب وز دغدغه و تلاش بی‌تاب - دستان خدا ز تن جدا شد وان قامت حیدری دو تا شد بگرفت به ناگزیر چون جان آن مشک ز دوش خود به دندان وانگاه به روی مشک خم شد وز قامت او دو نیزه کم شد [صفحه ۶۴] جان در بدنش نبود و می‌تاخت با زخم هزار نیزه می‌ساخت از خون تن او به گل نشسته صد خار بر آن ز تیر بسته دلشاد که گر ز دست شد دست آیش برای کودکان هست چون عمر گل این نشاط کوتاه تیر آمد و مشک بر درید آه این لحظه چه گویم او چها کرد تنها نگهی به خیمه‌ها کرد - ای مرگ کنون مرا ببر گیر از دست شدم کنون ز سر گیر می‌گفت و بر آب و خون نگاهش و ز سینه‌ی تفته بر لب آهش خونابه و آب بر می‌آمیخت وز مشک و بدن به خاک می‌ریخت - چون سوی زمین خمید آن ماه عرش و ملکوت بود همراه تنها نه فتاد بوفضایل شد کفه‌ی کائنات مایل هم برج زمانه بی‌قمر شد هم خصلت عشق بی‌پدر شد حق ساقی خویش را فراخواند بر کام زمانه تشنگی ماند - در حسرت آن کفی که برداشت از آب و فرو فکند و بگذاشت هر موج به یاد آن کف و چنگ کوبد سر خویش را به هر سنگ کف بر لب رود و در تکاپوست هر آب رونده در پی اوست چون مه شب چارده بر آید دریا به گمان فراتر آید ای بحر بهل خیال باطل این ماه کجا و بوفضایل گیرم دو سه گام برتر آبی کو حد حریم کبریایی؟ [صفحه ۶۵]

از خسرو احتشامی (معاصر)

این یادآوری لازم است که بیت مطلع این غزل را عینا و دو بیت دیگر از آن را تغییر داده، در کتیبه‌ی این کتاب آورده‌ام (مؤلف). ای بسته بر زیارت قد تو قامت آب شرمنده‌ی مروت تو تا قیامت آب در ظهر عشق عکس تو لغزید در فرات شد چشمه‌ی حماسه ز جوش شهامت آب دستت به موج داغ حباب طلب گذاشت اوج گذشت دید و کمال کرامت آب بر دفتر زلالی شط خط لا نوشت لعلی که خورده بود ز جام امامت آب لب تر نکردی از ادب ای روح تشنگی آموخت درس عاشقی و استقامت آب ترجیع درد راز گریزی که از تو داشت سر می‌زند هنوز به سنگ ندامت آب از جوهر شفاعت سعیت بعید نیست گر بگذرد ز آتش دوزخ سلامت آب می‌خوانمت به نام ابوالفضل و شوق را در دیدگان منتظم بسته قامت آب آمد به آستان تو گریان و عذرخواه با عزم پای بوسی و قصد اقامت آب [صفحه ۶۷]

زیارت

زیارت پیشوایان و انسانهای برگزیده‌ی الهی و شهیدان راه حق و درستی، اضافه بر اجر و پاداش اخروی، خیرات بسیار دارد که از آن جمله تطهیر جان زائر و ارتباط او با بزرگمردان تاریخ حق و عدالت، و زنده شدن دل و زنده ماندن فضایل، و برانگیزنده‌ی شوق به نیکی و پیروی از نیکان، و فاصله گرفتن از رذائل و طرد دشمنان خدا و محکوم کردن طاغیان و ستمگران است؛ و زیارت ابوفاضل عباس بن علی علیهما السلام پس از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم، از بارزترین مصادیق این زیارات و خیرات محسوب می‌شود. حرم مطهر عباس بن علی علیهما السلام در جوار حرم مطهر سرور شهیدان [صفحه ۶۸] حسین علیه السلام همواره مزار و مطاف جان‌های مشتاق و دوستداران اهل بیت عصمت و پیروان خاندان نبوت و ولایت بوده و از اقصای جهان به زیارت آن گرامی می‌شتابند، و کرامت‌های بسیار که از توجه و شفاعت آن گرامی به زائران و متوسلان او مشاهده شده و می‌شود و از شماره و احصاء بیرون است موجب آن است که آن بزرگوار هم اینک نیز به راستی «باب الحوائج» و وسیله‌ی فوز و نجات و رفع مشکلات و شفای بیماران و روا شدن حاجات مادی و معنوی دوستداران خود باشد، و نیز مصداق روشنی بر کریمه‌ی: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» [۶]. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند چون خواستی مرقد عباس بن علی علیهما السلام را زیارت کنی درب حرم آن گرامی بایست و بگو: «سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیر المؤمنین، أشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل و السبب المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتمم فجزاک الله عن رسوله و عن امیر المؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و [صفحه ۶۹] أعنت فنعم عقبی الدار، لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد أنك قتلت مظلوما و أن الله منجز لکم ما وعدکم، جتک یابن امیر المؤمنین و افدا الیکم و قلبی و مسلم لکم و تابع و أنا لکم تابع و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم و یایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین، قتل الله امه قتلکم بالایدی و الالسن». «سلام خدا و سلام فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان شایسته‌اش و سلام همه‌ی شهیدان و صدیقان، و درودهای پاک و نیکو در هر صبح و شام بر تو باد ای پسر امیر مؤمنان؛ گواهم بر تسلیم و تصدیق و وفا و خیرخواهی تو برای جانشین پیامبر مرسل صلی الله علیه و آله و سبط برگزیده و رهبر دانشمند و وصی ابلاغگر و ستم‌دیده‌ی سختی کشیده، خداوند به جهت آنکه شکیبائی ورزیدی و ثواب الهی را می‌جستی و یاری رساندی به تو از جانب پیامبر خود و امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهما السلام برترین پاداش را عطا فرماید، و چه سرانجام نیکوئی داری. خدا لعنت کند آنکه ترا کشت و خدا لعنت کند آنکه شمرد و خدا لعنت کند آنکه میان تو و آب [صفحه ۷۰] فرات حائل شد. گواهم که تو مظلوم کشته شدی و خداوند آنچه به شما وعده فرموده است انجام می‌دهد. ای پسر امیر مؤمنان من بر شما وارد شده‌ام و دلم با شما و تابع شماست و خود پیرو شمایم و یاریم برای شما آماده است تا آنگاه که خدا حکم فرماید و او بهترین حاکمان است، و با شمایم با شما نه با دشمنان شما، من به شما و به بازگشت شما ایمان دارم و به کسانی که با شما مخالفت کرده و شما را کشتند کافر، خدا بکشد مردمی را که شما را با دست و زبان کشتند». پس داخل شو و خود را به ضریح بچسبان و بگو: «السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم السلام علیک و رحمۃ الله و یرکاته و مغفرته و رضوانه و علی روحک و بدنک أشهد و أشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن أحبائه فجزاک الله افضل الجزاء و اکثر الجزاء و اوفر الجزاء و أوفی جزاء احد ممن وفی بیعته و استجاب له دعوته و اطاع ولایه امره أشهد انک قد بالغت فی النصیحة و أعطیت غایه المجهود فبعثک الله فی الشهداء و جعل [صفحه ۷۱] روحک مع ارواح السعداء و اعطاک من جنانه افسحها

منزلا- و افضلها عرفا و رفع ذکرک فی علین و حشرک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا، أشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیرة من امرک مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المحبتین فانه ارحم الراحمین». «سلام بر تو ای بنده‌ی شایسته و فرمان بر خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین صلی الله علیهم، سلام بر تو و رحمت خدا و برکات و مغفرت و رضوانش بر جان و تنت. گواهم و خدا را گواه می‌گیرم که تو به همان روشی در گذشتی که پیکارگران نبرد بدر و مجاهدان راه خدا در گذشتند، همچون آنانکه با خیراندیشی در راه خدا با دشمنان خدا مبارزه کردند و در یاری اولیای الهی کوشا بودند و از دوستان خدا دفاع کردند. خداوند به تو برترین و بیشترین و پرتترین و کامل‌ترین پاداش کسانی را عطا فرماید که به بیعت او وفا کردند و دعوت او را اجابت نمودند و از اولیاء او فرمان بردند. گواهی می‌دهم که تو در خیر خواهی کوشا بودی و نهایت تلاشت را بکار بردی. خداوند ترا در زمره‌ی شهیدان بر انگیزد و روانت را با ارواح سعادت‌مندان همراه [صفحه ۷۲] سازد و از بهشت خود وسیع‌ترین خانه و برترین کوشک را به تو عطا نماید و نامت را در علین برافزاد و تو را با پیامبران و صدیقان و شهیدان محشور کند و آنان دوستان و معاشرانی بسیار نیکویند. گواهی می‌دهم که تو سستی نکردی و رو بر نتافتی و با آگاهی و بصیرت در کار خود با اقتدا به صالحان و پیروی از پیامبران در گذشتی خداوند ما و تو و پیامبر و اولیایش را در جایگاه بندگان خاضع الهی گرد آورد که او مهربان‌ترین مهربانان است». آنگاه به قسمت بالای سر برو و دو رکعت نماز بگزار، سپس آنچه خواهی نماز بخوان و بسیار دعا کن و در پی نماز بگو: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تدع لی فی هذا المكان المکرم و المشهد المعظم ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا مرضا الا شفیته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا- خوفا الا آمنته و لا شملا الا جمعته و لا غائبا الا حفظته و أدنیته و لا حاجة من حوائج الدنیا و الآخرة لک فیها رضی ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین». «خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و در این مکان گرامی و شهادتگاه با عظمت برایم گناهی مگذار جز آنکه بیامری و نه مشکلی جز آنکه بگشائی و نه [صفحه ۷۳] دردی جز آنکه شفا دهی، و نه عیبی جز آنکه بپوشی، و نه رزق و روزی جز آنکه بیفزائی، و نه ترسی جز آنکه امنیت بخشی، و نه پراکندگی جز آنکه گرد آوری، و نه غایبی جز آنکه حفظ کنی و نزدیک سازی، و نه نیازی از نیازمندیهای دنیا و آخرت که مورد رضای تو و به صلاح من باشد جز آنکه بر آورده نمایی، ای مهربان‌ترین مهربانان». آنگاه به کنار ضریح در قسمت پائین پا برو و بگو: «السلام علیک یا ابا الفضل العباس ابن امیرالمؤمنین السلام علیک یا بن سید الوصیین السلام علیک یا بن اول القوم اسلاما و اقدمهم ایمانا و اقومهم بدین الله و احوطهم علی الاسلام اشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخیک فنعیم الأخ المواسی فلعن الله امه قتلک و لعن الله امه ظلمتک و لعن الله امه استحلک منک المحارم و انتهکت حرمة الاسلام فنعیم الصابر المجاهد المحامی الناصر و الاخ الدافع عن اخیه المجیب الی طاعة ربه الراغب فیما زهد فیهِ غیره من الثواب الجزیل و الثناء الجمیل و الحقک الله بدرجه آبائک فی جنات النعیم اللهم انی تعرضت لزیارة اولیائک رغبه فی ثوابک و رجاء لمغفرتک و جزیل احسانک فاسئلك ان تصلی علی محمد و آله [صفحه ۷۴] الطاهرین و أن تجعل رزقی بهم دارا و عیشی بهم قارا و زیارتی بهم مقبوله و حیوتی بهم طیبه و ادرجنی ادراج المکرمین و اجعلنی ممن ینقلب من زیارة مشاهد احبائک مفلحا منجحا قد استوجب غفران الذنوب و ستر العیوب و کشف الکروب انک اهل التقوی و اهل المغفرة». «سلام بر تو ای ابوالفضل العباس فرزند امیر مؤمنان، سلام بر تو ای فرزند سرور اوصیاء، سلام بر تو ای فرزند نخستین مسلمان که پیش از همه ایمان آورد، و در دین خدا از همه پا بر جا تر بود، و بیش از همه اسلام را پاس می‌داشت. گواهم که تو برای خدا و پیامبرش و برای برادرت خیر خواهی کردی، زهی برادر یاری رسان ایثارگر؛ خدا لعنت کند گروهی را که ترا کشتند، و خدا لعنت کند گروهی را که بر تو ستم کردند، و خدا لعنت کند گروهی را که حرمت تو را رعایت نکردند و پرده‌ی حرمت مسلمانی را دریدند. زهی شکیباء، جهادگر، حمایت کننده، یاور، و برادر دفاع کننده از برادر خود که اطاعت پروردگارش را اجابت کرد و به پاداش بزرگ و نام نیکویی که دیگران به آن بی رغبت بودند اشتیاق ورزید. خداوند تو را به درجه‌ی پدران در بهشت پر نعمت نایل سازد. خدایا من

با اشتیاق به پاداش و امید به آموزش [صفحه ۷۵] و احسان عظیم تو به زیارت اولیای تو شتافتیم؛ از تو مسئلت می‌دارم که بر محمد و خاندان پاک او درود و رحمت فرستی و به حرمت آنان روزی مرا دائر و معیشتم را برقرار و زیارتم را پذیرفته و زندگانیم را پاکیزه داری، و مرا در شمار گرامیان در آوری و از کسانی قرار دهی که از زیارت حریمهای دوستان با رستگاری کامیابی باز می‌گردند و سزاوار آموزش گناهان و پوشش عیب‌ها و رفع گرفتاریها می‌شوند که تو اهل تقوی و آمرزشی». و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین (مشهد مقدس رضوی - اردیبهشت ۱۳۷۷)

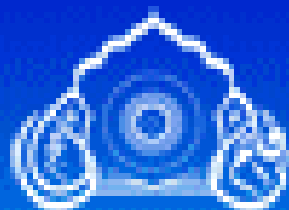
پاورقی

[۱] «حطیم» اطراف کعبه است، یا کنار دیوار کعبه، یا میان رکن و مقام، یا حجر اسماعیل. [۲] نیزه‌های خطی منسوب به ناحیه‌ای در بحرین بوده است. [۳] نوعی نیزه است. [۴] پیامبر صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجری پس از فتح مکه و غلبه بر مشرکان، ابوسفیان و خاندان او را که از بنی امیه‌اند همراه سایر اهل مکه مورد عفو قرار داد و به آنان فرمود «اذهبوا انتم الطلقاء - بروید شما را آزاد کردم» به این جهت به آنان و به «یزید» که نواده‌ی ابوسفیان است «طلیق» می‌گویند. [۵] یکی از پهلوانان غیور قبیله‌ی ربیعیه. [۶] سوره‌ی آل عمران؛ آیه‌ی ۱۶۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه

www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر (تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) (طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - : هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

